

خردسالان

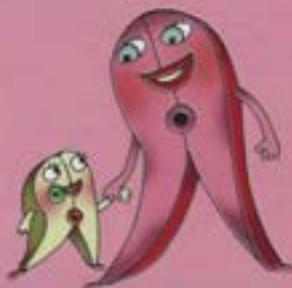
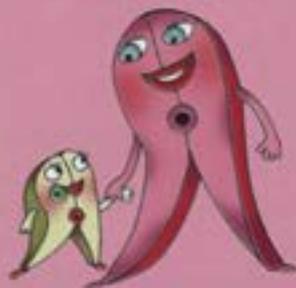
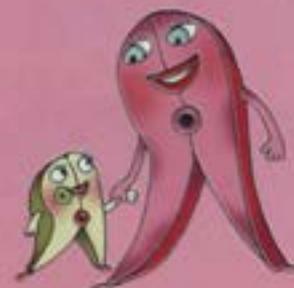
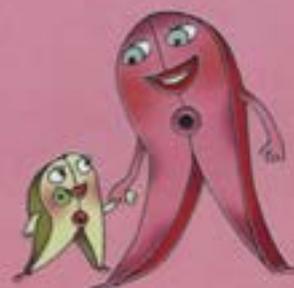
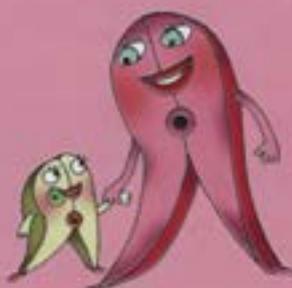
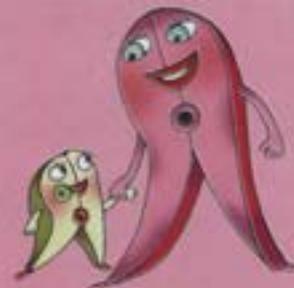
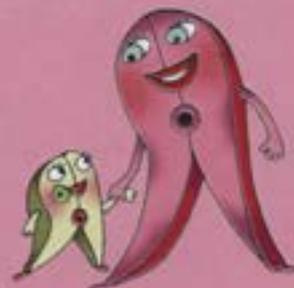
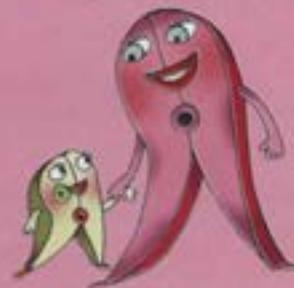
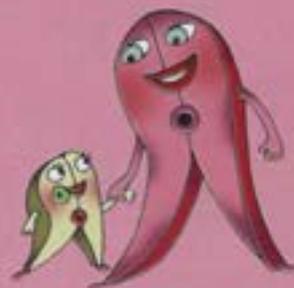
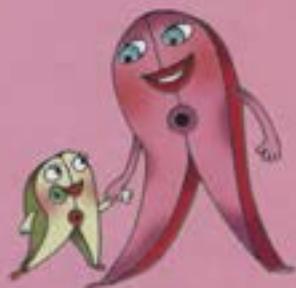
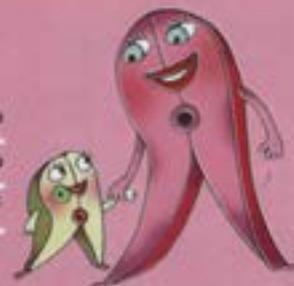
دوست

سال ششم

شماره ۲۷۹ ، شنبه

۲۴ فروردین ماه ۱۳۸۷

۳۰۰ تومان



دوست

مجله‌ی خردسالان ایران

به نام فراوند بفشنده‌ی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۳



بچه غول

۳



با من بیا ...

۱۸



فرارکن!

۴



خواب نن جون!

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۷



نقاشی

۲۲



نوبت من است

۸



فرشته‌ها

۲۴



کاردستی

۱۰



قلقلک

۲۵



فرم اشتراک

۱۱



جدول

۲۷



ترانه‌های زندگی

۱۲



بازی



پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷-۱۲۹۷ و ۶۶۷-۶۸۲۴ نمابر: ۶۶۷۱۲۹۱۱



با من بیا ...

دوست من سلام.

من گیره‌ی لباس هستم.

کار من مراقبت از لباس‌های خیس روی بند است! وقتی لباس‌ها و ملافه‌ها را می‌شویند، آن‌ها را روی بند پهن می‌کنند تا خشک شوند. من محکم آن‌ها را روی بند نگه می‌دارم تا روی زمین نیفتند و دوباره کثیف نشوند. اگر من نباشم، باد لباس‌ها را با خودش

این طرف و آن طرف می‌برد. اما اگر من لباس‌ها را نگه دارم، باد فقط آن‌ها را خشک می‌کند!

حالا همه‌ی لباس‌ها خشک شده‌اند و من کاری ندارم. برای همین هم پیش تو آمده‌ام تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم، پس با من بیا ...





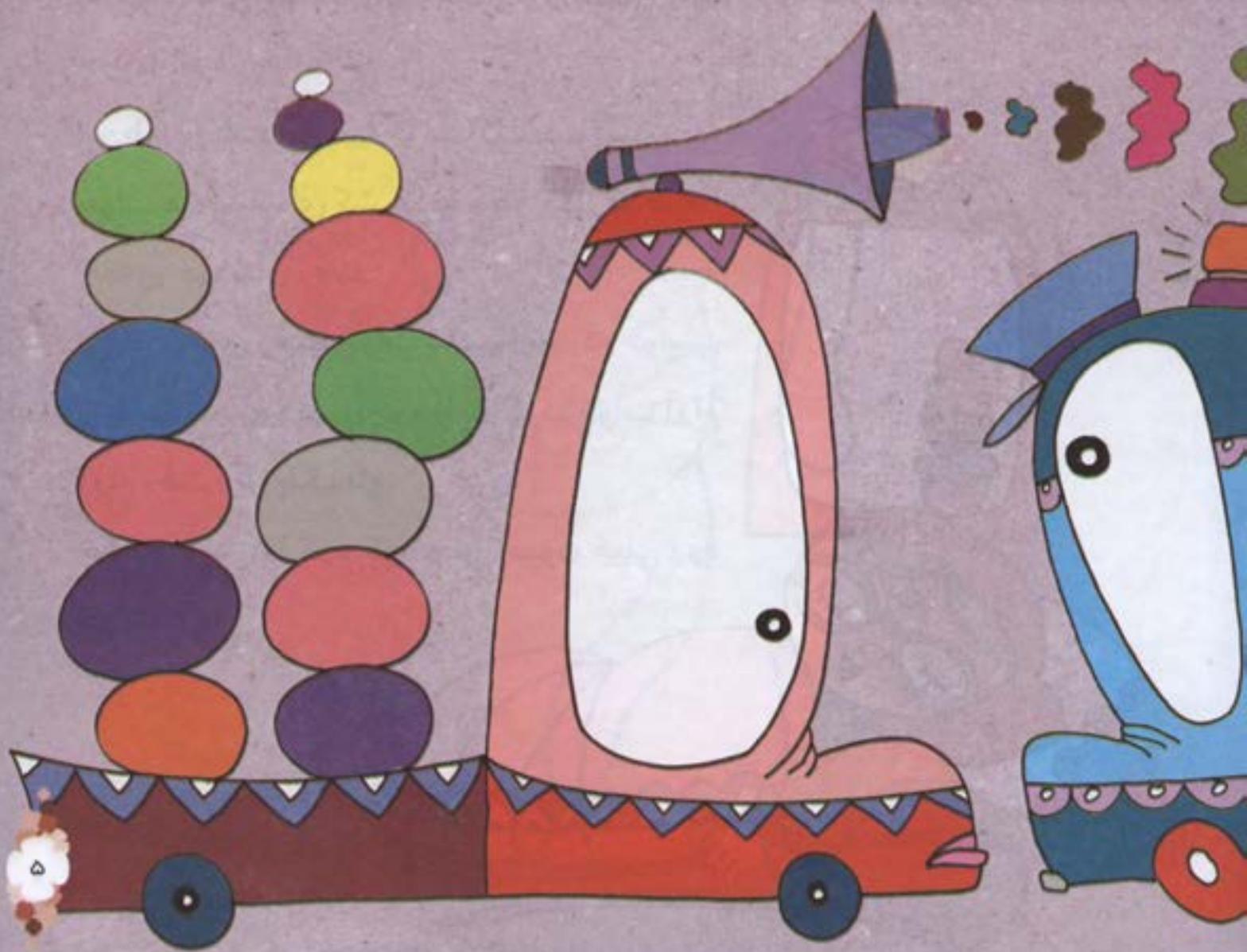
مرجان کشاورزی آزاد

خواب‌نن جون

نن جون، به زانوهایش پماد مالید. بعد آن‌ها را با پارچه محکم بست و رفت زیر لحاف تا بخوابد. تازه چشم‌هایش گرم شده بود که صدایی آمد: «هندوانه دارم. هندوانه‌ی شیرین، بیبر و بیبر ...» نن جون چشم‌هایش را باز کرد، همین موقع خواب از چشم‌های او بیرون پرید و رفت به طرف پنجره. نن جون دنبال خوابش رفت تا زود پنجره را ببندد، اما دیر رسید و خواب او، پرید روی وانت هندوانه فروش. نن جون زانوهایش را مالید و نشست توی رخت خواب. حالا که خوابش رفته بود، نمی‌دانست چه کند.

خواب نن جون توی وانت تنها نبود. یک عالمه خواب مثل خواب نن جون پریده بودند روی وانت هندوانه فروش. هندوانه فروش توی بلندگو داد می‌زد: «هندوانه شیرین! بیبر و بیبر. هندوانه دارم ...»

و خواب‌ها، قاطی هندوانه‌ها، پشت وانت قل می‌خوردند و برای خواب‌هایی که از پنجره‌ها پایین می‌پریدند، جا باز می‌کردند ...

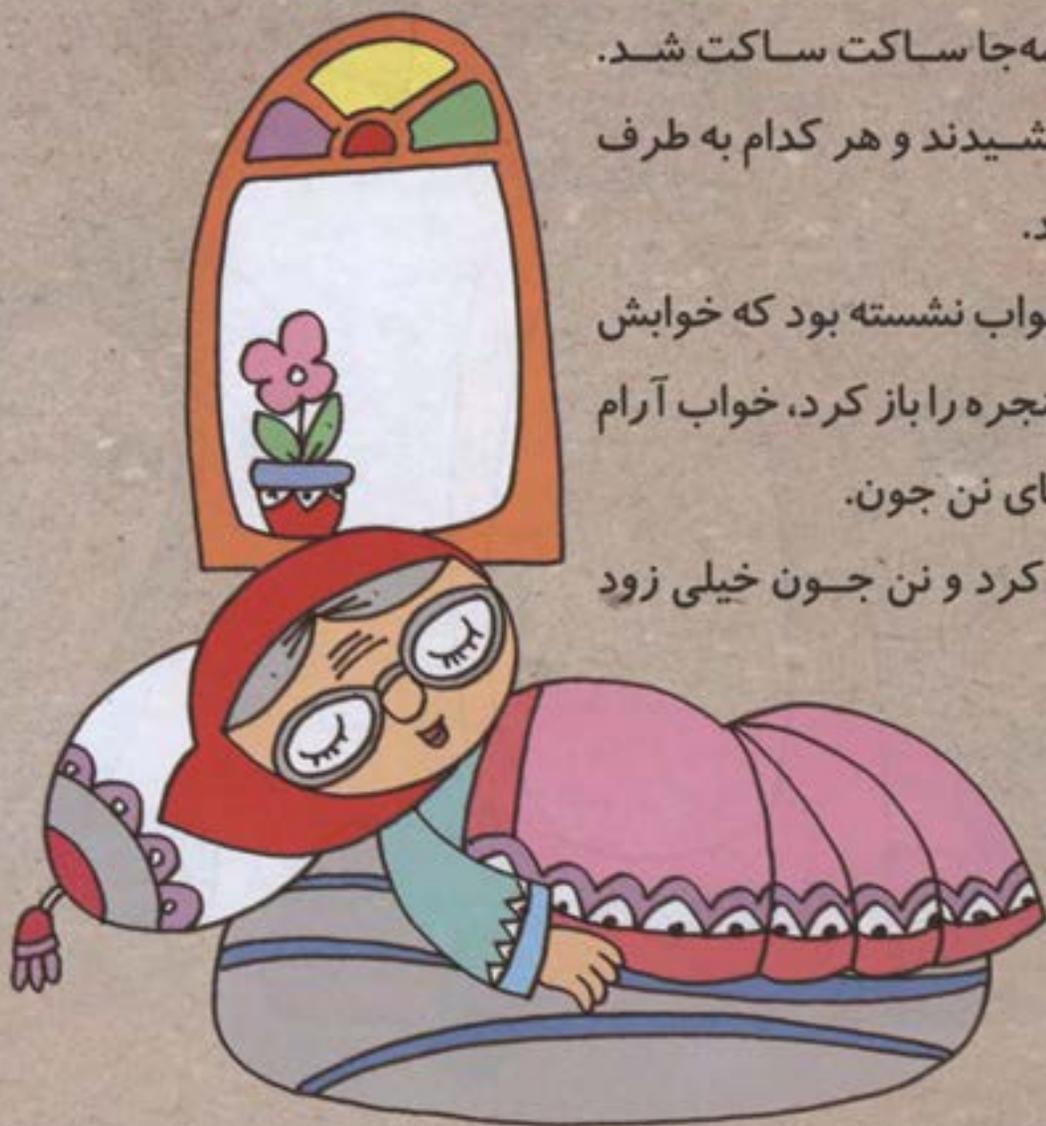


ناگهان همه جا ساکت شد. خواب‌ها سرک کشیدند و ماشین پلیس را دیدند که جلوی وانت ایستاده بود. پلیس بلندگو را گرفت و آن را خاموش کرد. بعد چشمش به خواب‌های پشت وانت افتاد و راننده‌ی وانت را به جرم دزدیدن خواب مردم، جریمه کرد.

این طوری شد که همه جا ساکت ساکت شد. خواب‌ها خمیازه‌ای کشیدند و هر کدام به طرف خانه‌ی خودشان رفتند.

نن جون توی رخت خواب نشسته بود که خوابش را پشت پنجره دید. پنجره را باز کرد، خواب آرام آرام رفت زیر پلک‌های نن جون.

چشم‌هایش را گرم کرد و نن جون خیلی زود خوابید.





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته‌ها



من می‌دانستم که امام گفته‌اند، باید همیشه با کوچک‌ترها مهربان باشیم و کاری کنیم که آن‌ها خوش‌حال بشوند. اما این حسین، بعضی وقت‌ها لج‌مرادر می‌آورد. دیروز، آدم آهنی مرا می‌خواست.

گفتم: «نه!» او هم مثل همیشه زد زیر گریه. من هم قهقهر کردم و رفتم پیش مادرم. حسین گریه می‌کرد. من هم گریه‌ام گرفت مادرم گفت: «باز چی شده؟!». گفتم: «من نمی‌خواهم آدم آهنی‌ام را به حسین بدهم.» مادر چیزی نگفت. حسین را بغل گرفت تا او راساکت کند. به مادرم گفتم: «اگر حسین گریه کند، خدا مرا نمی‌بخشد!» مادرم گفت: «خدا می‌داند که آدم آهنی‌ات را خیلی دوست داری و دلت نمی‌خواهد آن را به حسین بدهی. خدا تو را دوست دارد و از تو ناراضی نیست.» گفتم: «پس این حسین را چه کار کنیم که این قدر گریه می‌کند؟» مادرم گفت: «باید کاری کنیم تا خوش‌حال بشود. این طوری خدا هم خوش‌حال می‌شود.» گفتم: «چه طوری؟» مادرم گفت: «اجازه بده با آدم آهنی تو بازی کند و دوباره آن را سرچایش بگذارد. حسین باید بفهمد که این اسباب بازی مال تو است و تو مهربانی به او اجازه دادی که با آن بازی کند.»

من قبول کردم. آدم آهنی را به حسین دادم. او خندید و با آدم آهنی بازی کرد. من و مادر مراقب بودیم که آن را خراب نکند. من با حسین مهربان بودم. همان‌طور که امام گفته بودند. خدا هم خوش‌حال بود. چون حسین خوش‌حال بود.





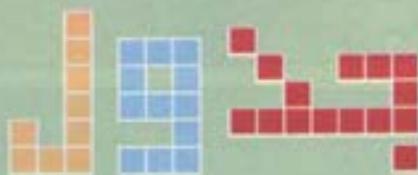
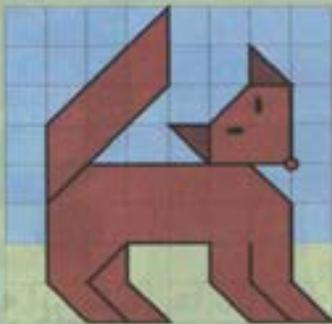
قلقلک

چشمامو بسته بودم
که خواب اومد منو برد
داد منو دست گرگه
گرگه تو خواب، منو خورد

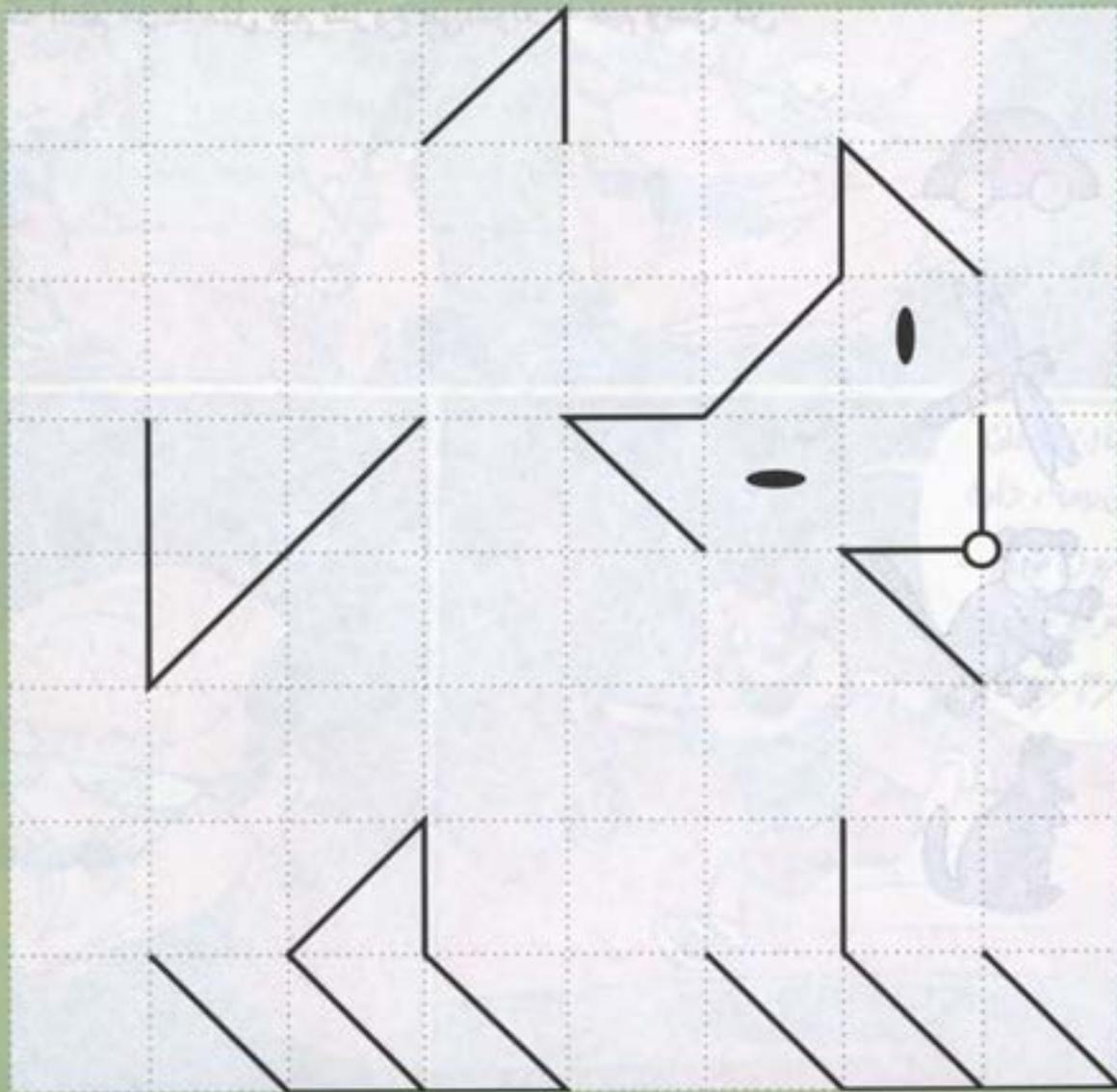
شکر خدا که بابا
گرگه رو قلقلک داد
صدای قاه قاه اومد
گرگه به خنده افتاد

تا دهنش رو وا کرد
با خوش حالی دویدم
بیدار شدم، تموم شد
خواب بدی که دیدم





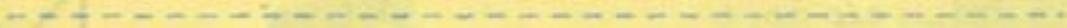
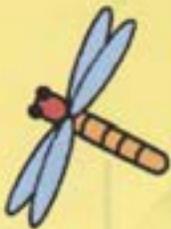
جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



به این شکل‌ها نگاه کن و اسم آن‌ها را بگو.
شکل‌هایی را که اسم آن‌ها مثل هم شروع می‌شوند به هم وصل کن.





بالاخره موفق شدیم یک بسته آبرنگ
و قلم مو قرض بگیریم و جیقیل رو عالی
رنگ کنیم! دیکه مامان اش می تونه
ببیندش!

بابا،
نوک دماغم
یادت رفت!



آفرین پسر! ...
بارون!
چه جالب ...



الان مامان
می رسه، داره
بارون می آد...
چتر رو براش
ببریم! ...





اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست برساند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودکان، فرآیند
تفاهوت در خواندن داستان
ساز را آسان‌تر کند.



وزارکن

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز، وقتی که  مشغول علف خوردن بود، در آسمان،  شد.

از ترس پرید بالا. او هیچ وقت  ندیده بود. برای همین هم پا به فرار گذاشت.

از آن جامی گذشت که  را دید. پرسید: «جان! چی شده؟»

گفت: «فرار کن! آسمان پاره شده!»  از ترس پا به فرار گذاشت.  ، 

و  را دید که با وحشت می‌دوند. پرسید: «چی شده؟»  گفت: «فرار کن!»

آسمان پاره شده!  از ترس پا به فرار گذاشت.  و  و 

با تمام سرعت می‌دویدند که ناگهان باران بارید.  گفت: «وای! آسمان دارد می‌ریزد»

روی سرمان! گفت: دیدی آسمان پاره شد و آمد پایین! گفت: حالا

چه کار کنیم؟ ناگهان صدای قورقور را شنیدند. گفت: جان! چه

وقت آواز خواندن است. آسمان پاره شده. ببین دارد می‌ریزد روی سرمان! خندید و

گفت: این باران است. کی گفته آسمان پاره شده؟ گفت: خودم دیدم که آسمان

با صدای وحشتناکی از وسط نصف شد! گفت: و ریخت روی سرما! ،

گفت: نه بابا جان! این باران است. آن هم بود. فقط دو تا ابر بزرگ خورده بودند به

هم. آسمان که پاره نمی‌شود!

به آسمان نگاه کرد. آسمان پاره نشده بود.

به آسمان نگاه کرد. آسمان پاره نشده بود.

خندید و گفت: چه خوب است که آسمان پاره نمی‌شود.

بعد همه با هم زیر باران بازی کردند.

قصه‌ی نیوانان



نزدیک آمد و پرسید: «تو کی هستی؟»



یک روز دارکوب روی درخت،
پرنده‌ی غریبه‌ای را دید

پرنده گفت: «من مرغ ماهی گیر هستم.»

بعد شیرجه زد توی آب و با یک
ماهی بزرگ برگشت.





۶

مرغ ماهی‌گیر، ماهی را خورد و گفت: «می‌خوای برای تو هم ماهی بگیرم؟»

مرغ ماهی‌گیر در حالی که یک ماهی دیگر گرفته بود با خودش گفت: «اما ماهی از حشره خیلی خوش‌مزه تر است!»



۸



۵

دارکوب با تعجب او را نگاه می‌کرد.

دارکوب با بد اخلاقی گفت: «نه خیر، حشره‌های درخت از ماهی خوش‌مزه تر هستند.»



۷

نوبت من است



بهار بود و آسمان آبی آبی.

ابر گفت: «نوبت من است!» و بارید.

خورشید گفت: «باران بس است! حالا نوبت من است!»

و تابید.

ابر گفت: «نه! هنوز نوبت من است.»

خورشید گفت: «نه! نوبت من است.»

ابر به خورشید نگاه کرد و بارید.

خورشید به ابر نگاه کرد و تابید.

هم باران بود و هم آفتاب

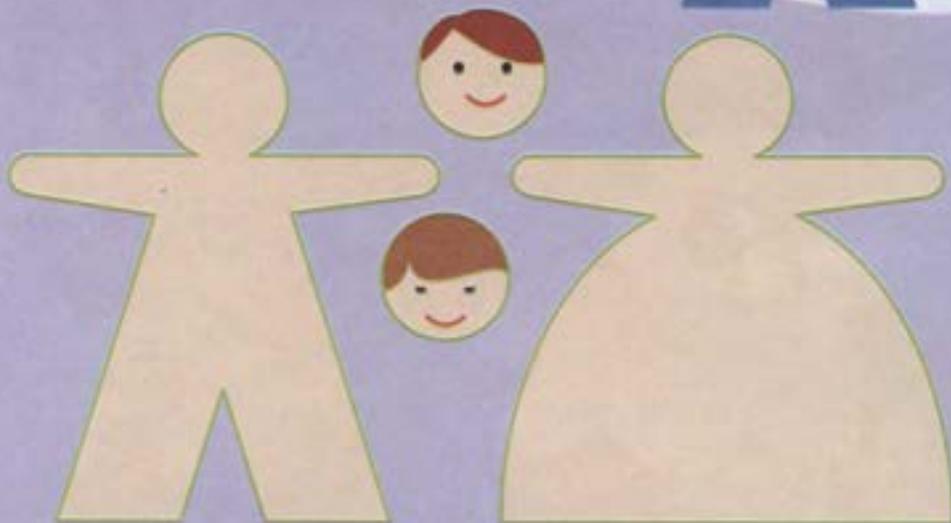
رنگین کمان آمد و گفت: «حالا نوبت من است!»



کار دستنی



شکل‌ها را از روی خط (سبز) قیچی کن.
لباس‌ها و صورت هر کدام از آدمک‌ها را به تنشان
بچسبان تا شکل هر دو کامل شود.



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۶

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵-۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان- خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر مروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

تکرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱۱۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

تحصیلات: ۱۳ / /

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

جای نمبر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست
خردسالان



ترانه‌های زندگی

مصطفی رحماندوست



خدای من!

خدایی که ستاره‌ها رو چیدی

به جای شب

خورشید و توی آسمون کشیدی

خدایی که به سال پیش

گفتی برو!

به جای آن فرستادی

یه سال نو

کاری بکن دنیا قشنگ‌تر بشه

حال من از سال پیش

بهتر و بهتر بشه

